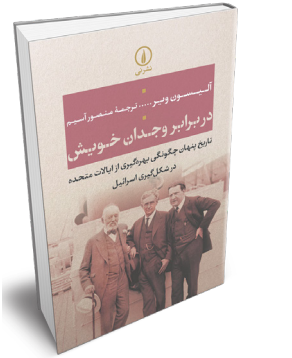


کتاب «در برابر وجدان خویش» تاریخ پنهان چگونگی بهره‌گیری از ایالات متحده در شکل‌گیری اسرائیل» نوشتهٔ آلیسون ویر و ترجمهٔ منصور آسیم سوی نشر نی منتشر شد. تصویر رایج در طول این سال‌ها بر این پایه استوار بوده که ژئوپلیتیک منطقهٔ خاورمیانه و اهمیت حراست از منافع حیاتی غرب به‌ویژه ایالات متحده و دسترسی دائمی و مطمئن به منابع انرژی این منطقه عامل اصلی تأسیس دولت اسرائیل و گسترش و تداوم حمایت‌های ایالات متحده از آن بوده است.

آلیسون ویر، در فوریهٔ ۲۰۰۱، خانهٔ خود در کالیفرنیا را ترک کرد و به‌عنوان روزنامه‌نگاری مستقل، به‌تنهایی به فلسطین و اسرائیل سفر کرد تا از نزدیک با درگیری‌های خاورمیانه آشنا شود چنان‌که در مقدمه‌اش بر کتاب آورده است: «انفازۀ دوم (قیام فلسطینیان سرزمین‌های اشغالی) که در رأس اخبار قرار داشت کنج‌آوی مرا به خود جلب کرد. تصمیم گرفتم سیر اخبار را دنبال کنم و ببینم داستان از چه قرار است. به‌سرعت دریافتم که پوشش خبری تا چه حد یکجانبه است.

سابقه‌ام به‌عنوان دبیر سرویس هفته‌نامه‌ای محلی، به من آموخته بود که وظیفهٔ روزنامه‌نگاران ارائهٔ تصویری کامل‌تر از روایات مرسوم آن دوره است... پس از چندماه نظاره‌گری و پریشانی روزافزون ناشی از یافته‌هایم از سیر وقایع منطقه و دریافت پنهان‌کاری رسانه‌های آمریکا، به این نتیجه رسیدم که باید ماهیت آنچه را که در جریان است، شخصاً دریابم.

از شغلم استعفا دادم و در قالب یک گزارشگر آزاد به منطقه رفتم و در اوج قیام شخصاً به غزه و کرانهٔ باختری سفر کردم.» مشاهدات ویر بر او آشکار ساخت که مردم آمریکا اگرچه از مسیر اتفاقات خاورمیانه مطلع هستند، اما آشنایی اندکی با آن دارند. در عین حال مسیر این اتفاقات تا حد زیادی خلاف آن چیزی است که رسانه‌های آمریکایی گزارش می‌کنند.



در برابر وجدان خویش
تاریخ پنهان چگونگی بهره‌گیری
از ایالات متحده در شکل‌گیری اسرائیل

نوشتهٔ آلیسون ویر، ترجمهٔ منصور آسیم
نشر نی، ۳۳۲ صفحه، ۲۸۰هزار تومان

اثر پنهاد شیشه‌گران



اثر محرم‌زندی



گشتی در نمایشگاه گروهی «مام میهن» در گالری دنا

ای مادرم ایران زمین...

به همان اندازه که واژهٔ «جنگ» همیشه در دورترین نقطهٔ ذهنم جا داشت، حالا درست در میانهٔ نمایشگاهی ایستاده‌ام که تنها چندروز است پس از اعلام آتش‌بس برگزار شده است. «مام میهن» عنوان نمایشگاه گروهی گالری دناست، با کیوریتری فرشید پارسى کیا؛ کلمات شاید از معنا تهی شوند، اما وطن نه. پیش از ورود، نگاهی به پوستر و اسامی هنرمندان انداخته بودم و مشتاق بودم نخستین اثری که می‌بینم، عکسی باشد که از ویزور دوربین مریم زندی گذشته باشد.

خورشید آزادی

طراح گرافیک

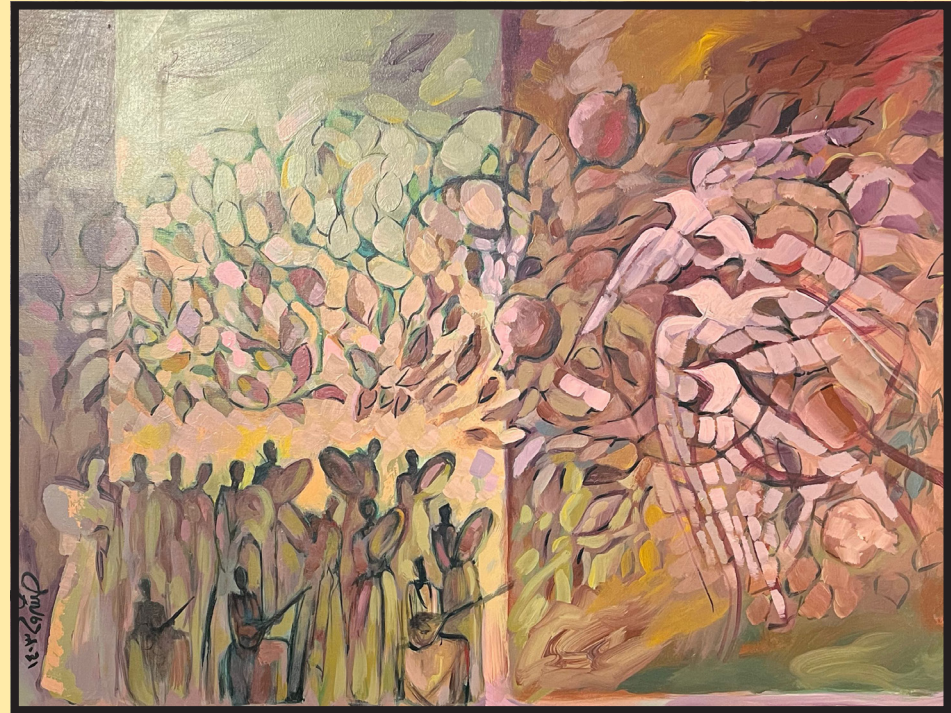
در ورودی نمایشگاه، با نقشه‌ای رنگارنگ از ایران مواجه می‌شوم؛ نقشه‌ای که در مرز ایران و عراق، لکه‌ای بزرگ از خون روی‌اش پاشیده شده. از اثر سوم به بعد، می‌فهمم که «وطن» برای هرکس شکل و تصویری متفاوت دارد. ابراهیم حقیقی وطن خود را شبیه عکسی از دشتی وسیع و سبز می‌بیند که در آسمانش، شعری از نیما را با خط خودش ترکیب کرده: «تنهای دگر منم که چشمم، طوفان سرشک می‌گشاید.» مریم زندی تصویری از پس‌رکی نشان می‌دهد که شاید تازه لباس رزم به تن کرده؛ چشم‌های‌اش امیدوار است؛ کلاه فلزی بر سر دارد و تفنگی بر سینه، بی‌رنگ و سیاه‌وسفید. در نقطهٔ مقابل آن، هادی حیدری وطن را در آغوش گرفته؛ قرمز و سفید و سبز، بی‌هیچ ترکیب رنگی، اما درهم‌تنیده و جان‌داده در آغوش هم. کیومرث کیاست، ایران را زنی تنها، غمگین و مستأصل تصویر کرده، با داستانی رنجور و چشمانی که بی‌واسطه در تو می‌نگرند. در جایی از نمایشگاه، از دیدن عکسی قلبم تیر

می‌کشد: عکس یوریک کریم‌مسیحی؛ چهار پسر خردسال، در میان آجرهای خانه‌ای تخریب‌شده مشغول بازی‌اند. روایت عکس‌ها را بیش از هر چیز دوست دارم؛ بی‌چک‌وچانه حقیقت را به صورتات می‌گویند. در تمام دوازده روز جنگ، بیش از هر چیزی نگران بچه‌هایی بودم که هیچ درکی از صداها، اخبار، تشویش و جو حاکم ندارند؛ بی‌گناه‌ترین و بی‌دفاع‌ترین نوع بشر. محمود درویش چه درست می‌گوید: «سلام بر زمینی که برای صلح آفریده شد و هیچ روزی روی صلح ندید» شادی مرادی با گل، کلاغ‌هایی ایستاده ساخته که با بارش باران تغییر فرم می‌دهند و کاملاً گل‌قابل استفاده می‌شوند؛ استعاره‌ای از زیستن در ناپایداری، و با این حال، زنده ماندن.

در پایان نمایشگاه، ۹ صفحه از روزنامه‌هایی کنار هم دیده می‌شود که مربوط به زمان جوانی پدرم‌اند؛ سنی که حالا من در آن ایستاده‌ام. شیما طاهری‌پارسا و محمد مخبری درباره‌اش نوشته‌اند: «در میانهٔ ویرانی، گاهی صداهایی از گذشته بازمی‌گردند. تیتراهایی که گمان می‌رفت در لابه‌لای آرشوها خاک خورده‌اند، دوباره زنده می‌شوند.» و یکی از تیترا قلبم را مچاله می‌کند:

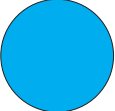
«تانک‌ها مهرآباد را محاصره کردند.» هنوز یک‌ماه نگذشته از شبی که خودم صدای انفجار را از مهرآباد شنیدم. قلبم تیرجش است و انفجاری که مغزت از دیدن‌اش سوت می‌کشد. قلبم با تمام کسانی‌ست که خانه‌هاشان را در همین ۱۲ روز دادند و ویرانه تحویل گرفتند. نمایشگاه را با آثاری از ۱۹ نفر را به پایان می‌رسانم. با فرشید از امین، دوازده‌روز حرف می‌زنیم؛ از ترس، از امید، از رنج، و از احساس‌هایی که پیش از این، هیچ کدام‌مان تجربه نکرده بودیم.

می‌گوید هفتهٔ دوم جنگ، وسط بمباران تهران، پروپوزال نمایشگاه را نوشته است. می‌فهمم که نیلوفر قادری‌نژاد، نقاشی‌اش را در همین روزهای جنگ تمام کرده؛ جنگی که هنوز حتی فرصت نداشته‌ایم اشک‌هایمان را برایش بریزیم، یا از شوک‌اش بیرون بیاییم. در میان قاب‌ها، خطوط و رنگ‌ها، امید را دوباره معنا می‌کنم. گالری را ترک می‌کنیم. در کسری از ثانیه با دوستم به توافق می‌رسیم که قهوه‌ای بنوشیم. قهوه‌ای که تا پیش از این صرفاً عادتی بود؛ گاهی وقتش را داشتیم و گاهی نه. اما حالا، فرصتی‌ست برای گفتن جمله‌ای ساده



باغ‌های اناری اثرعلی خسروی

تاریخ
H I S T O R Y



امیررضا محمدی

روزنامه‌نگار

به‌انگیزهٔ ۱۳۰ سالگی
کارخانهٔ قند کهریزک

کامی که شیرین نمادند

از زمان انعقاد قرارداد گلستان که روسیهٔ تزاری با تحمیل قوانین سخت‌گیرانه و استعماری خود در گمرکات و تجارت با ایران، راه تصاحب بازارهای داخلی را پیدا کرد، اقتصاد کشور و تولیدات سنتی و صنعتی ما رو به افول نهاد تا این‌که با ورود انگلستان به این رقابت، عملاً لاشه‌ای بیش از آن باقی نماند. از زمانی که قند شیرین توسط روس‌ها به ایران وارد شد، جایگزین توت، کشمش و خرمایی شد که ایرانیان در کنار چای خود مصرف می‌کردند و محبوبیت یافت. حالا نوبت انگلیسی‌ها بود که بازار را رقابتی کنند. گزارش طرح تأسیس کارخانه قند در ایران زیر نظر مستشاران بلژیکی توسط یکی از وابستگان نظامی سفارت انگلیس به نام کاپیتان پیکوت تهیه و در ۲۸ مه ۱۸۹۴ از ایران به انگلیس ارسال و اعلام شد. در سال ۱۸۹۱ کمیته‌ای با عنوان «کمیتهٔ مطالعات صنعتی پاریس» موفق به کسب امتیاز قند در ایران شد و هیأت سنفره ار مهندسان بلژیکی راهی ایران شدند تا مقدمات تأسیس کارخانه را فراهم آورند. آنان سرانجام در گزارشی، به مرغوبیت چغندرهای زمین‌های جنوب تهران اشاره کردند که از قضا املاک میرزا علی‌خان امین‌الدوله، از رجال سرشناس زمان بود. اتفاقاتی همچون لغو قرارداد رژی که موجب عدم رونق اقتصاد و بازار ایران شده بود، نتوانست مبلغ سه‌میلیون و ۵۰۰هزار فرانک را فراهم کند اما مسیو بارون دارپ بلژیکی، به‌هیچ‌وجه نمی‌توانست قید نیروی کار ارزان ایرانی را بزند. بنابراین با تلاش



فراوان ارزش سهام را بالا برد و با وعده‌های گوناگون ازجمله کشیدن راه‌آهن به منطقهٔ کهریزک، جلب اعتماد کرد. زمینی به مساحت ۷۲هزار مترمربع را به این موضوع اختصاص داده که در قلب مزارع چغندر قند ری واقع شده بود و شخص امین‌الدوله تأمین آب و روزانه ۱۰۰ تن چغندر آن را به کلی برعهده گرفت. بنا شد تا ساختمانی به‌صورت هشت سولهٔ به‌هم‌پیوسته به‌علاوهٔ محل اسکان ده‌ها کارگر، انبار و ساختمان اداری ساخته شود و پنجم خرداد ۱۲۷۴، کارخانهٔ قند کهریزک به‌عنوان نخستین تولیدکنندهٔ قند سفید در ایران، آغاز به ساخت کرد. گفته می‌شود که مزارع اطراف کارخانه از ابتدا گندم و جو می‌کاشتند و یا به جبر یا به اختیار، هم‌زمان با ساخت کارخانه زیر کشت چغندر رفتند و سال ۱۲۷۵، نخستین محصول به ثمر نشست. هم‌زمان اولین کله‌قند ایرانی تولید شد که با ساختارین ۱۵ درصدی، به گواه تاریخ‌نگارانی همچون اعتمادالسلطنه و جمالزاده، محصولی مرغوب‌تر و ارزان‌تر از نمونهٔ مشابه روسی بود. حالا دیگر نیاز نبود که ایرانیان قند کافرساز خارجی را طبق عادت قبل از خوردن، در جای مبارک خیس کرده یا فوت کنند تا اثری از شیاطین انسی در آن نماند! اما شرکت روسی زیگلر و شرکا که چشم از دست دادن بازار را نداشتند، آنقدر حق گمرکات و پخش را پایین آوردند تا قیمت تمام‌شدهٔ محصول‌شان از هر سه کیلوگرم قند ایرانی که معادل ۴۵ شاهی بود پایین‌تر بیاید که در نهایت، منجر به ورشکستگی کارخانه با ماشین‌آلات انگلیسی و یلکاکاش در سال ۱۲۷۹ شد. البته ناگفته نماند که برخی عدم تأمین نیاز روزانهٔ چغندر و کرایه بالای حمل آن‌ها را موجب تعطیلی‌اش دانستند.

پرچم اثر نئمیلا امیرابراهیمی

